

انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

روشنگری‌هایی از

دعوت‌های فرستادگان علیهم السلام

(جلد ۱)

سید احمد الحسن علیه السلام

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان (جلد ۱)	نام کتاب
احمد الحسن <small>علیه السلام</small>	نویسنده
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی <small>علیه السلام</small>	مترجم
دوم	نوبت انتشار
1395	تاریخ انتشار
106/۲	کد کتاب
دوم	ویرایش ترجمه

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن علیه السلام به
تارخ‌های زیر مراجعه نمایید.

www.almahdyoon.co/ir

www.almahdyoon.co

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

تقدیم..... ۷

- ۹..... روشنگری‌هایی از دعوت نوح علیه السلام
- ۱۳..... روشنگری‌هایی از استدلال‌های نوح علیه السلام با قومش
- ۱۳..... اعتراض‌های این قوم:
- ۱۵..... روشنگری‌هایی از دعوت ابراهیم علیه السلام
- ۱۸..... روشنگری از دعوت ابراهیم و نوح علیهما السلام
- ۱۹..... روشنگری‌هایی از دعوت موسی علیه السلام
- ۲۱..... برخی از مهم‌ترین موارد در دعوت موسی علیه السلام
- ۲۳..... روشنگری‌هایی از دعوت عیسی علیه السلام
- ۲۷..... روشنگری‌هایی از دعوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم

تقدیر

به کسانی که به من آموختند چگونه همراه حق بایستم و بیج تری و حراسی از تنهایی نداشتند باشم

به کسانی که به من بی ارزش بودن و پست بودن دنیا را آموختند

به کسانی که برای من شرافت و حتی تمام شرافت است، که خود را به خاک قدم ما نشان خاکسار کنم

به سروران گرامی، انبای الهی و فرستادگانش ﷺ

احمد احسن

۲۶ صفر ۱۴۲۵ ه. ق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

روشنگری‌هایی از دعوت‌های

فرستادگان جلد اول

روشنگری‌هایی از دعوت نوح عليه السلام

۱- نوح عليه السلام اولین پیامبر اولوالعزم مبعوث شده، و دعوت او برای قومش، آمیخته با نرمی و موعظه‌ی نیکو بود و پیدا است که حتی انذار دادن در دعوت نوح عليه السلام در چنین قالبی ریخته می‌شد «إِنَّ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ»^۱ (من جز بیم دهنده‌ای آشکار نیستم). ایشان عليه السلام حتی در انذار دادن نیز به آنان سخت نگرفت؛ علی‌رغم اینکه آنها طغیانگر و متکبر بودند «قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ»^۲ (گفتند: ای نوح، اگر دست برداری، به طور قطع سنگ‌سار خواهی شد). این سخن ایشان عليه السلام در سوره‌ی اعراف می‌باشد: «أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»^۳ (آیا به شگفت آمده‌اید از اینکه بر مردی از خودتان از جانب پروردگاتان وحی نازل شده است تا شما را بترساند و باشد که پرهیزگاری پیشه کنید و مورد رحمت قرار گیرید؟!).

۱ - شعرا: ۱۱۵.

۲ - شعرا: ۱۱۶.

۳ - اعراف: ۶۳.

و همچنین می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِذِي قَوْمِهِ إِذِي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ * أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ»^۱ (و نوح را بر مردمش به پیامبری فرستادیم. گفت: من برای شما بیم‌دهنده‌ای آشکار هستم * که جز خدای یکتا را نپرستید؛ زیرا از عذاب روز سخت بر شما بیمناکم).

و همچنین ایشان (علیه السلام) می‌فرماید: «قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَأَتَانِي رَحْمَةٌ مِنْ عِنْدِهِ فَعَمِيتٌ عَلَيْكُمْ أَنْزَلْنَاكُمْ مَوْبَأَ وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ»^۲ (گفت: ای قوم من، چه می‌گوئید اگر از جانب پروردگارم حجتی به همراه داشته باشم و او مرا رحمت خویش ارزانی کرده باشد در حالی که شما از دیدن آن ناتوان باشید؛ آیا در حالی که خود نمی‌خواهید، شما را به اکراه به قبول کردن آن واداریم؟!).

یک بار انذار همراه با رحمت و مهربانی است و بار دیگر همراه با ترسانیدن آنان از عذاب. این نرمش از سوی نوح (علیه السلام) یا از روی تقیه و پرهیز از برخورد شدید با کافران و زیان‌هایی که به دنبال آن بر مؤمنین می‌رسد، می‌باشد و یا به جهت رقیق کردن دل‌هایشان و نرم شدن آنان، و در نهایت از روی اشتیاق به ایمان آوردن آنان؛ این احتمال آخری، محتمل‌تر از تقیه می‌باشد؛ چرا که ایشان هنگامی که از سوی خداوند آگاه شد که از میان قومش غیر از افرادی که ایمان آورده بودند، کس دیگری ایمان نخواهد آورد، با آنان به سختی برخورد نمود و آنان را مسخره و تهدید می‌نمود و زحمت و سختی را به آنان وعده می‌داد. خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ * وَأَصْنَعِ الْفُلَكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تَخَاطَبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُخْرَجُونَ * وَاصْنَعِ الْفُلَكَ وَوَحْيِنَا وَلَا تَخَاطَبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُخْرَجُونَ * وَاصْنَعِ الْفُلَكَ وَوَحْيِنَا وَلَا تَخَاطَبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُخْرَجُونَ * فَسَوْفَ نَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ» (و به نوح وحی رسید که از قوم تو جز آن گروه که ایمان آورده‌اند، دیگر ایمان نخواهند آورد؛ از کردار آنان اندوهگین مباش * کشتی را زیر نظر و وحی ما بساز و درباره‌ی ستمکاران با من سخن مگوی، که همه غرقه‌اند * نوح کشتی می‌ساخت و هر بار که مهتران قومش بر او می‌گذشتند، مسخره‌اش می‌کردند. می‌گفت: اگر شما ما را مسخره می‌کنید، زودا که ما هم همانند شما مسخره‌تان خواهیم کرد * به زودی خواهید دانست که عذاب بر چه کسی رسد و خوارش سازد و عذاب جاوید بر که فرود آید).

هود: ۲۵ و ۲۶.

۲ - هود: ۲۸.

۲- صبر و مدارا: «قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَبِلاً وَنَهَاراً... ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جَهَاراً * ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَاراً»^۱ (گفت: ای پروردگار من، قوم خود را شب و روز دعوت کردم... پس به آواز بلند دعوتشان کردم * باز به آشکار گفتم و در نهان گفتم).

صبر و مدارا دو عاملی هستند که برای ایمان آوردن کسانی که مورد دعوت قرار می‌گیرند، لازم می‌باشند. بسیاری از مردمی که به حق دعوت‌شان می‌کنید، در همان ابتدا ایمان نمی‌آورد و حتی با سختی و شدت با شما برخورد می‌کنند؛ ولی با گذشت مدتی، به توفیق ایمان آوردن به حق نایل می‌شوند و چه بسا خود، از دعوت‌کنندگان مخلص به سوی حق گردند.

۳- پناه بردن به خداوند و توکل به خداوند سبحان و اعتماد داشتن به نقشه و تدبیر او سبحان و متعال، و حتی درخواست یاری از خداوند پس از نا امید شدن از ایمان آوردن کسانی که بر کفر باقی مانده بودند: «إِنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ»^۲ (من مغلوب شده‌ام؛ پس یاری ام کن).

۴- رحمت و شفقت بر مؤمنین و بال گشودن برای آنان و نادیده گرفتن گذشته‌شان پیش از داخل شدنشان به دعوت. این گذشته به هر صورت که می‌خواهد بوده باشد. و حتی دفاع از این گروه اندک و گرامی داشتن آنان: «قَالُوا أَنْتُمْ مِنْ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ * قَالَ وَمَا عَلِمِي مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ * إِنَّ حِسَابَهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ * وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ * إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ»^۳ (گفتند: آیا به تو ایمان بیاوریم و حال آنکه فرومایگان پیرو تو هستند؟ * گفت: من به کارهایی که انجام می‌دهند، آگاهی ندارم * اگر می‌فهمید، حساب ایشان تنها با پروردگار من است * و من طرد کننده‌ی مؤمنان نمی‌باشم * من جز بیم دهنده‌ای آشکار نیستم).

۵- کار پیوسته برای نجات از سیل. این کار با ساختن کشتی مبارک و تهیه‌ی آذوقه برای مردم و حیوانات و تهیه‌ی امکانات و افراد، صورت پذیرفت. نباید تصور شود که این، موضوعی سهل و آسان است؛ بلکه برعکس، کاری است دشوار. کسی که اقدام به این عمل می‌کند، باید با مشکلات بسیاری روبه‌رو شود؛ مخصوصاً زمانی که از طرف قومش طرد شده باشد؛ در نتیجه این شخص امکانات زیادی برای انجام دادن این کار بزرگ و مهم در اختیار

۱- نوح: ۵ تا ۹.

۲- قمر: ۱۰.

۳- شعرا: ۱۱۱ تا ۱۱۵.

ندارد. از اینجا می‌توانیم متوجه شویم که صبر نوح تا چه اندازه بزرگ، و تا چه حدی توکل و اعتماد او بر خداوند یگانه‌ی قهار عظیم، و تا چه حد رحمت و فضل الهی که شامل نوح شد، بزرگ و عظیم بود؛ ایشان (علیه السلام) با دستانی که از هر چیزی جز رحمت خداوند خالی بود، کار می‌کرد و در جامعه‌ای به فعالیت می‌پرداخت که چیزی جز ریشخند و استهزا و مسخره کردن، نمی‌شناختند.

۶- یقین. منظورم یقین به وجود خداوند سبحان یا نسبت به نبوتش (علیه السلام) نیست؛ بلکه منظورم یقین داشتن به پیروزی بر ستم‌گران و مُسلط شدن بر آنان می‌باشد. این یقین آن قدر نوح (علیه السلام) با اراده‌ای نموده بود که رسالت آسمانی را به انجام برساند، بر آزار و اذیت‌ها صبر پیشه کند و مسخره کردن قومش، برایش مهم نباشد؛ حتی او کسی بود که آنان را مسخره می‌کرد؛ چرا که به سخن خداوند متعال اطمینان کامل داشت: «وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ * وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ» (قطعاً ما درباره‌ی بندگانمان که به رسالت می‌فرستیم از پیش تصمیم گرفته‌ایم * که هر آینه آنان، یاری شده هستند * و لشکر ما پیروز است).

خلاصه:

دعوت به حق با نرمی و رقت و مهربانی. سپس اصرار ورزیدن بر رحمت و مهربانی به کسی که به حق ایمان آورده است و صبر در برابر کسی که در همان ابتدا ایمان نمی‌آورد، شاید پس از آن به حق ایمان آورد، و فعالیت شبانه‌روزی و در نهان و آشکار برای رسانیدن حق، بدون اینکه خسته و ناتوان گردد «وَلَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْثِرُ»^۲ (و چیزی مده که بیش از آن چشم داشته باشی). در تمامی این وضعیت‌ها باید به یاری الهی یقین داشت، به خداوند پناه برد، در پناهگاه او قرار گرفت و به او توکل نمود؛ توکلی حقیقی، به این معنا که بنده مصداق این آیه‌ی کریم شود «لا قوة الا بالله» (هیچ نیرویی نیست مگر به خداوند).

۱ - صافات: ۱۷۱ تا ۱۷۳.

۲ - مدثر: ۶.

روشنگری‌هایی از استدلال‌های نوح علیه السلام با قومش

«إِنَّم تَرَوُا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا...»^۱ (آیا نمی‌بینید چگونه خدا هفت آسمان طبقه طبقه را بیافرید؟...). نوح علیه السلام مانند همه‌ی پیامبران، برای اصلاح فساد عقیدتی، تشریحی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی فرستاده شد. احتجاجات و استدلال‌های آنها علیهم السلام ساده و خالی از هر نوع پیچیدگی است و برای اینکه روشن شود حق آشکار می‌باشند، به دقت نظر بسیار و تحقیق زیاد نیاز ندارند. ولی وقتی این مسایل برای مردمانی که فطرت خداوندیشان را آلوده کرده و رنگی غیر از رنگ خدایی به خود گرفته‌اند، مطرح می‌شود، در نهایت پیچیدگی و ابهام نمود می‌کند؛ چرا که برای مردمی که دل‌هایی دارند که با آن نمی‌فهمند و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند، مطرح شده است.

اعتراض‌های این قوم:

- ۱- تو انسانی همانند ما هستی: «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا»^۲ (مهربان قومش که کافر بودند گفتند: ما تو را جز انسانی همانند خویش نمی‌بینیم).
 - ۲- افراد ساده‌ای که دارای رأی و نظر ضعیف هستند، تو را پیروی می‌کنند: «وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِي الرَّأْيِ»^۳ (و نمی‌بینیم که جز اراذل قوم و افراد ضعیف‌الرأی از تو متابعت کنند).
 - ۳- گمان می‌کنیم تو و همراهانت، دروغ‌گو هستید: «وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ» (و نمی‌بینیم که شما را بر ما فضیلتی باشد، بلکه پنداریم که دروغ می‌گویید).
- همه‌ی این اعتراض‌ها از محور رسالت و آنچه که برای بحث و مناقشه مطرح شده است، به دور می‌باشند؛ همگی جز مغالطه و سفسطه نمی‌باشند و حتی اعتراض‌های موهومی هستند که با آنها، نفس‌های متکبرشان را قانع می‌کنند و علما به واسطه‌ی آنها، افراد ضعیف در مسایل دینی و پیروان و مقلدین خود را خوار و سبک می‌شمرند؛ پیروانی که نادانی و ناینیایی بر آنان غلبه پیدا کرده است. «قَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِهِ» (مهربان قومش گفتند)؛ منظور از

۱ - نوح: ۱۵.

۲ - هود: ۲۷.

۳ - هود: ۲۷.

«مہتران و بزرگان» صاحبان برتری دینی و دنیوی می‌باشد. «إِنَّا لَنَرَاكَ فِي صَلَالٍ مُّبِينٍ» (ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بینیم) نه فقط در گمراهی، بلکه برای آنان روشن و واضح و آشکار نیز می‌باشد!!

چرا که نوح آمده است تا مردم را به پرستش خداوند، برابری، عدالت، مهربانی و تقوا دعوت نماید، و این موارد در مسیر شیطانی آنان برای سبک شمردن مردم، رهبری دینی و دنیوی، ریاست‌های باطل، جاه و مقام و مقدس بودن ساختگی و قلابی‌شان، در تعارض می‌باشد.

به همین دلیل هیچ ادعا کننده‌ای که بتواند در آنچه نوح ادعا می‌کند، نظر بیفکند، وجود ندارد؛ بلکه همینکه بزرگان رهبران و مخصوصاً رهبران دینی- بگویند: «نوح در گمراهی روشن و آشکاری است»، کفایت می‌کند، تا توده‌ی مردمی که با تقلید و پیروی کورکورانه انس گرفته‌اند، بگویند: نوح در گمراهی آشکاری است. «وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ»^۱ (و آنان را که آیات ما را دروغ می‌انگاشتند غرقه ساختیم، که مردمی کوردل بودند).

روشنگری‌هایی از دعوت ابراهیم علیه السلام

۱- برخورد با شدت و تندى که نرمى در آن راه ندارد. ابراهيم با قومش روبه‌رو شد و فرمود: «... مَا هَذِهِ التَّمَائِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ * قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ * قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ... * وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ»^۱ (.... این تندیس‌ها که به پرستش آنها دل نهاده‌اید، چیستند؟ * گفتند: پدرانمان را دیدیم که آنها را می‌پرستیدند * گفت: هر آینه شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده‌اید.... * و به خدا سوگند که چون شما بروید، چاره‌ی این بتانتان را خواهیم کرد). در اینجا رویارویی با سرعت عجیبی از جدل و استدلال زبانی به انکار با دست و استفاده از سلاح مخرب در زمان خودش -یعنی تبر- انتقال می‌یابد. «فَجَعَلَهُمْ جُودًا إِلَّا كِبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ»^۲ (آنها را در هم کوید مگر بزرگ‌ترینشان را، تا مگر به آن بازگردند). ابراهیم مؤمن را یکه و تنها در جمع علمای گمراهی و مقلدان کور دل و بندگان طاغوت آوردند؛ ولی ابراهیم تسلیم نشد و روش نرم و ملایم را پیش نگرفت؛ بلکه با شدت و تندى با آنها روبه‌رو شد. آنان از ایشان پرسیدند: «قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا اِبْرَاهِيمَ»^۳ (گفتند: ای ابراهیم، آیاتو با خدایان ما چنین کرده‌ای؟) و او علیه السلام با حالت مسخره و ریشخند به آنها پاسخ می‌دهد: «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ»^۴ (گفت: بلکه همین بزرگ‌ترینشان چنین کرده است. اگر سخن می‌گویند، از آنها پرسید!).

ای کور دلان، از آنان پرسید. ای کسانی که فطرت خودتان را که خداوند شما را بر آن سرشته است، آلوده کرده‌اید، ای کسانی که به خودتان، رنگی غیر از رنگ خدایی زده‌اید، از آنان پرسید؛ ای کسانی که خود را با علموی که آکنده از جدل و سفسطه‌ی شیطانی است، پوشیده داشته‌اید و ادعا می‌کنید که اینها تمثیلی از دین می‌باشند. از آنان پرسید، ای وارونه‌شدگان، اما پاسخی نیافتند جز اینکه: «لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ»^۵ (تو خود می‌دانی که اینان سخن نمی‌گویند) و این پیامبر بزرگ به این گروه ملعون وارونه‌شده، به تندى پاسخ

۱ - انبیا: ۵۲ تا ۵۷.

۲ - انبیا: ۵۸.

۳ - انبیا: ۶۲.

۴ - انبیا: ۶۳.

۵ - انبیا: ۶۵.

می‌دهد: «قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ * أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»^۱ (گفت: آیا به جای الله چیزی را می‌پرستید که نه شما را سودی می‌رساند و نه زانیی * از شما و از آن چیزهایی که غیر از الله می‌پرستید، بیزارم. آیا به عقل در نمی‌یابید؟) و «قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ * أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ * فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ»^۲ (گفت: آیا می‌دانید که چه می‌پرستیده‌اید؟ * شما و نیاکانتان پیش از شما؟ * آنها دشمنان من هستند، ولی پروردگار جهانیان دوست من است).

در نهایت، پاسخی برای ابراهیم (علیه السلام) نیافتند، جز آتشی که در درونشان زبانه می‌کشید: «قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ»^۳ (گفتند: اگر می‌خواهید کاری بکنید، بسوزانیدش و خدایان خود را نصرت دهید). اینجا است که دست رحمت الهی کشیده می‌شود تا این مؤمنی را که به خاطر خداوند خشمگین شده است، دربرگیرد. «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ * وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ * وَنَجَّيْنَاهُ... * وَجَعَلْنَاهُمْ أَهْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»^۴ (گفتیم: ای آتش، بر ابراهیم سرد و سلامت باش * می‌خواستند برای ابراهیم مکاری بیندیشند، ولی ما آنها را بسیار زیانکار گردانیدیم * و رهانیدیم او را... * و همه را پیشوایانی ساختیم که به امر ما هدایت می‌کردند).

۲- در دعوت ابراهیم (علیه السلام) هیچ مدارایی در کار نمی‌باشد؛ بلکه برخوردی است سریع که اتفاقات در آن با سرعت حیرت‌آوری پشت سر هم رخ می‌دهند.

۳- مشخص بودن هدف و ضربه‌ای که پشت باطل را می‌شکند و برخورد با باطل، با تندی و با سرعت و بدون حساب کردن مقیاس‌های مادی و آنچه اهل باطل از سلطه‌های دنیوی و دینی در اختیار داشتند و به واسطه‌ی آنها می‌توانستند مردم را خوار و سبک نمایند. هنگامی که بنده یقین داشته باشد که «لا قوة الا بالله» (هیچ نیرویی نیست مگر به خداوند) به تنهایی با میلیون‌ها نفر و بدون اینکه عده و عده‌شان را بسیار بداند، مواجه می‌شود؛ چرا که عده و عده‌ی او، خداوند واحد قهار سبحان و متعال می‌باشد.

۱ - انبیا: ۶۶ و ۶۷.

۲ - شعرا: ۷۵ تا ۷۷.

۳ - انبیا: ۶۸.

۴ - انبیا: ۶۹ تا ۷۳.

خلاصه:

مهم‌ترین نکته که در دعوت ابراهیم علیه السلام شدت و رویارویی آشکارا و سریع می‌باشد. طبیعتاً پیش از این رویارویی، رویارویی پنهانی نیز بوده است که از جمله نتایج آن، ایمان آوردن لوط علیه السلام به دعوت ابراهیم علیه السلام بود.

روشنگری از دعوت ابراهیم و نوح علیهم السلام

قرآن در مورد معجزه‌ای که نوح یا ابراهیم علیهم السلام برای اثبات راستی‌شان آورده باشند، سخنی به میان نیاورده است؛ چرا که معجزه، تأییدی بر دعوت پیامبران می‌باشد نه برای اثبات صحت و درستی دعوت. دعوت آنان علیهم السلام برای بازگشت به فطرت می‌باشد و فطرت خداوندی نیازی به دلیل ندارد؛ چرا که فطرتی است که مردم بر آن سرشته شده‌اند؛ یعنی همان حق و پرستش خداوند یگانه و تسبیح و تقدیس او و آراسته شدن به اخلاق کریمانه‌ای که انسان بر دوست داشتن آن آفریده شده است؛ رنگ خدایی، و چه رنگی بهتر از رنگ خدا؟! پروانه به سوی نور می‌رود؛ ولی وقتی ابزار بینایی‌اش از بین برود، به تاریکی متمایل می‌شود. انسان نیز همین گونه است؛ پیامبران و فرستادگان حجت بالغه‌ی (دلیل رسای) خداوند را اقامه می‌کنند و حجاب‌ها را از بصیرت انسان کنار می‌زنند؛ سپس آنان را رها می‌کنند تا خودشان انتخاب کنند؛ یا چشمانش را باز می‌کند و به سوی نور می‌رود و یا چشمانش را می‌بندد و روی خودش پرده‌ای می‌اندازد و خود را در تاریکی‌هایی که برخی بر برخی دیگر قرار دارند، گرفتار می‌سازد. «**جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا**»^۱ (انگشت‌هایشان را در گوش‌های خود کردند و جامه به سر کشیدند و پای فشردند و هر چه بیشتر سرکشی کردند).

بزرگ‌ترین دلیل بر صدق و راست‌گویی پیامبران، رفتار و سیره‌ی مبارک آنان و اخلاق پاکشان می‌باشد؛ از کوزه همان برون تراود که در او است.^۲

این رفتار کریمانه و معجزات بزرگی که پیامبران آوردند، باعث نشد اهل باطل از معارضه و مخالفت با آنان با مغالطه‌گری و سفسطه‌های شیطانی ناتوان بمانند، علی‌الخصوص علمای گمراهی؛ البته پس از اینکه مردم، رنگ آنان را به خود گرفته بودند. این همان رنگ باطلی است که به واسطه‌ی آن، با رنگ خداوند سبحان مخالفت نمودند. اینچنین شد که مردم برای آنان در جامعه‌ی انسانی زمینه‌ی مناسبی فراهم کردند تا هر چیزی را از آنان بپذیرند و در هر چیزی از آنان پیروی کنند؛ بنابراین زهد پیامبران را دیوانگی، معجزاتشان را سحر و حکمت‌شان را شعر دانستند!

۱ - نوح: ۷.

۲ - ضرب المثل عربی: کل إناء بالذي فيه ينضح (مترجم).

روشنگری‌هایی از دعوت موسی (علیه السلام)

«وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»^۱ (چون به حد بلوغ رسید و برومند شد، او را حکمت و دانشی دادیم و نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم).

اکنون ما به همراه موسی (علیه السلام) پس از اینکه خداوند به او حکمت و علم عطا فرمود. وارد شهر می‌شویم؛ به پایتخت فرعون که آن را از فساد، گردن‌کشی، کشتار مؤمنین، برتری‌جویی بر این زمین، و به بندگی کشیدن بیچارگان و مستضعفین برای خدمت در دستگاه عریض و طویل ستمکارانه‌ی خویش، آکنده کرده بود. این موسی است که به دو مرد نزدیک می‌شود که یکی از آنان از بنی‌اسرائیل است و دیگری فردی ناپاک از سربازان فرعون می‌باشد و می‌خواهد آن دیگری را به بندگی بگیرد و خوار و خفیف نماید. مرد اسرائیلی ذلت و خواری که بیش‌تر بنی‌اسرائیل را به ستوه آورده بود، بر نمی‌تابد. موسی دخالت می‌کند و اقدام به قتل آن ملعون می‌نماید و او را به «عملی از شیطان و ساخته‌ی او» توصیف می‌کند. همان‌طور که شیطان دشمن خداوند و علیه بندگان خدا می‌باشد و این موضوعی است که برای هر صاحب فطرت سالمی، روشن است، این ملعون فرعون نیز چنین وضعیتی دارد. مبارزه‌ی موسی (علیه السلام) با فرعون و حزب شیطانی ملعونش آغاز می‌شود؛ پیکاری که با مقیاس‌های مادی قابل مقایسه نیست!

موسی (علیه السلام) از شهر خارج می‌شود، در حالی که ترسان و مراقب است، و در حالی که به خداوند توسل می‌کند تا او را از قوم ستمگر نجات دهد؛ نه در طلب زندگی مادی که برای امثال موسی (علیه السلام) زندان محسوب می‌شود! بلکه به جهت اینکه بر دوش کشیدن پرچم «لا اله الا الله» برایش امکان‌پذیر گردد.

در اینجا موسی (علیه السلام) تبری بر دوش نگرفت، تا بتی را که جلوه‌گر عقاید ملت گمراه باشد در هم بشکند؛ بلکه رویارو به آنان حمله نمود، یکی از آنان را به قتل رسانید و قصد کشتن فرد دیگری را نیز داشت. این گام از گام‌هایی که پیش‌تر بیان گردید، پیش‌تر و جلوتر است. و پس از ده سال غیبت که موسی (علیه السلام) در دامان پیامبر بزرگی چون شعیب (علیه السلام) سپری کرد، به مصر بازگشت. این مرتبه، رسالتی را برای فرعون طاغوت بر دوش می‌کشید. رسالتی بر دوش

می‌کشید، در حالی که در راه بازگشت بود و به همراه آن «لا قوة الا بالله» را نیز با خود داشت. جبار آسمان‌ها و زمین به او می‌فرماید: «وَمَا تِلْكَ يَمِينِكَ يَا مُوسَى»^۱ (ای موسی، آن چیست به دست راستت؟)؛ در حالی که خداوند سبحان و متعال به آنچه در دست راست موسی است، آگاه‌تر است. عصایی که بر اساس قیاس‌های افرادی مادی‌نگر، امکان ندارد سلاحی محسوب شود که موسی (علیه السلام) به وسیله‌ی آن، با نیروهای فرعون به مبارزه برخیزد؛ نیروهایی که به جدیدترین سلاح‌های زمانشان مسلح بودند. ولی خداوند سبحان و متعال با نیروی خودش که آسمان‌ها و زمین را با آن استوار است، اراده فرمود تا آن را ماری قرار دهد که به سرعت می‌خزید. همچنین، دست موسی را سپید بدون هیچ عیبی، آیه‌ای دیگر قرار داد.

با اینکه این آیات بزرگ هستند، ولی سلاح موسی عصا یا دست سپید معجزه‌گونه نبود؛ بلکه سلاح قدرتمند موسی که هیچ شکستی ندارد «لا قوة الا بالله» می‌باشد و این آیات برای موسی فقط به این دلیل بود که آیات بزرگ پروردگارش را ببیند. موسی بر فرعون طاغوت وارد می‌شود، در حالی که در سینه‌اش این معنای بزرگ را با خود حمل می‌کند: «لا قوة الا بالله»؛ معنایی که فرعون و هامان و سربازانش را در چشم موسی (علیه السلام) پست‌تر از مگسی جلوه‌گر نمود و در واقع، اصلاً چیز قابل‌ذکری نبودند. موسی و هارون در مجلس فرعون فریاد برآوردند: «جِنَّاتِكَ يَا بَآءَةَ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اَتَّبَعِ الْهُدَى * اِنَّا قَدْ اُوْحِيَ اِلَيْنَا اَنَّ الْعَذَابَ عَلَيَّ مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى»^۲ (ما نشانه‌ای از پروردگارت را برایت آورده‌ایم، و سلام بر آن کس که از پی هدایت قدم نهد * هر آینه ما به وحی شده‌ایم که عذاب برای آن کسی است که راست را دروغ شمارد و از آن رخ برتابد). ولی این طاغوت، تکبر می‌ورزد و جدال می‌کند که: پروردگار شما کیست؟... و وضعیت گذشتگان چگونه می‌باشد؟... سپس این ملعون روی برمی‌گرداند و می‌گوید: «قَالَ اُحْتَنَّتَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ اَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى * فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرِ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا اَنْتَ مَكَانًا سَوًى»^۳ (گفت: ای موسی، آیا نزد ما آمده‌ای تا ما را با جادویی از سرزمینمان بیرون کنی؟ * ما نیز در برابر تو جادویی چون جادوی تو می‌آوریم. بین ما و خود وعده‌گاهی در زمینی هموار بگذار که نه ما خُلف وعده کنیم و نه تو).

۱ - طه: ۱۷.

۲ - طه: ۴۷ و ۴۸.

۳ - طه: ۵۷ تا ۵۸.

فرعون و لشکریانش تکبر ورزیدند و مستحق عذاب گردیدند و در دریای گناهانشان غرق شدند تا درسی برای فرعون‌های این زمان و سربازانشان باشند. آیا کسی هست تا پیش از اینکه فرصت از دست برود، عبرت گیرد؟

برخی از مهم‌ترین موارد در دعوت موسی (علیه السلام):

۱- موسی (علیه السلام) با کُشتن یکی از سربازان فرعون شروع کرد. این موضع، در نهایتِ تندی و شدت می‌باشد. به طور معمول کشتار و نبرد آخرین ابزار دعوت و منتشر نمودن کلمه‌ی «لا اله الا الله» می‌باشد. چه چیزی باعث شد که آن را در اینجا، اولین گام قرار دهد؟! در واقع علت‌های متعددی وجود دارد، از جمله:

الف- موسی در مواجهه با طاغوتی بود که بر مردم مسلط شده بود و بدون هیچ مانعی می‌کشت، به زندان می‌افکند، غارت و چپاول می‌کرد و اهل زمین را استضعاف می‌کشید. در نتیجه، عمل مبارک موسی -یعنی کشتن این سرباز شیطانی- طعنه‌ای آشکار به فرعون و حزب و سربازان او و عامل بازدارنده‌ی بزرگی برای آنان بود.

ب- این کار تأثیر بزرگی در برانگیختن بنی‌اسرائیل و وادار کردن به شورش آنها در برابر فرعون و لشکریانش، و همچنین آماده کردنشان برای انقلاب آینده‌ای که موسی (علیه السلام) پس از بازگشتش به انجام رسانید، داشت.

ج- این عمل اهمیت ویژه‌ای در آشکار کردن شخصیت موسی (علیه السلام) به عنوان فردی که علیه ستم فرعون و سربازانش انقلاب کرده بود و مشخص کردن اهمیت این رهبر بزرگ برای بنی‌اسرائیل که در آینده اقدام به رها کردن آنها از چنگال فرعون و لشکریانش خواهد نمود، داشت.

د- این کار اهمیتی خاص در دفع تهمتِ دوست بودن موسی (علیه السلام) با فرعون که خداوند لعنتش کند، داشت؛ تهمتی که ملازم با آن حضرت (علیه السلام) بود؛ چرا که او پسر خوانده‌ی فرعون بود و در کاخ او زندگی می‌کرد.

۲- پس از بازگشتن موسی از مدین، دعوت حق شکل دیگری به خود گرفت. این بار به نرمی، تا شاید فرعون یا یکی از یاران و سربازانش به یاد آورد یا از خداوند سبحان بترسد و به دین یعقوب (علیه السلام) و یوسف (علیه السلام) بگراید؛ یوسفی که عزیز و وزیر پادشاه پیشین آنان بود. تا آن هنگام موسی (علیه السلام) شریعتِ نسخ‌کننده‌ی شریعت یعقوب (علیه السلام) و اسحاق (علیه السلام) و ابراهیم (علیه السلام) را که

همان شریعت یکتاپرستی بود، نیاورده بود؛ با اینکه شریعتی تحریف شده بود و جز بر اساس آرا و ظنیات علمای شیطانی دین اسرائیل، به آن عمل نمی‌شد.

۳- عقوبت‌های الهی و آیات ربّانی که در مصر همراه دعوت موسی (علیه السلام) شد؛ تا شاید فرعون و سربازانش یا متکبرهای بنی‌اسرائیل امثال قارون، ایمان بیاورند. از جمله این عقوبت‌ها این بود که آب آنها تبدیل به خون شد و سرزمینشان آکنده از قورباغه گردید و آنها نیز به موسی (علیه السلام) متوسل شدند تا به درگاه خداوند دعا کند و عذاب را از آنان بردارد. با این حال کسی جز اندکی از قومش به او ایمان نیاوردند. وا اسفا و وا حسرتا بر بندگان!

۴- در نهایت دعوت، هجرت موسی (علیه السلام) و کسانی که با او ایمان آورده بودند، و خروج آنها از مصر در حالی که از فرعون و بزرگان و حزب و سربازانش می‌ترسیدند تا مبادا بر آنها مسلط شوند و آنان را مورد آزار و اذیت و کشتار قرار دهند، می‌باشد. زمانی که دو گروه در برابر یکدیگر قرار گرفتند، این ترس که در گروه مؤمن بنی اسرائیل بود، آشکار شد؛ افرادی که ایمان ضعیف و متزلزلی داشتند. گفتند: فرعون و سربازانش به ما دست پیدا کردند. ولی موسی (علیه السلام) آنان نهیب زد و گوشزد نمود که آنها در حال هجرت به سوی خداوند یگانه‌ی قهار می‌باشند. ایشان فرمود: هرگز چنین نیست؛ پروردگرم همراه من است و مرا هدایت می‌کند، و جماعت بنی اسرائیل به خاطر اکرام به موسی (علیه السلام) نجات یافتند و هزاران نفر به خاطر یک نفر، مورد کرامت قرار گرفتند، و فرعون و سربازانش غرق شدند؛ مرگ بر آنان باد!

روشنگری‌هایی از دعوت عیسی علیه السلام

حقیقت این است که دعوت عیسی علیه السلام از پیچیده‌ترین و سخت‌ترین انواع دعوت‌ها به سوی خداوند سبحان می‌باشد؛ چرا که دعوت ایشان علیه السلام در جامعه‌ای صورت پذیرفت که جامعه‌ای ایمانی محسوب می‌شد و عقاید آنان به شرک و بت پرستی آشکار آلوده نشده بود؛ بنابراین عیسی علیه السلام باید با علما و اخبار بنی اسرائیل مواجه می‌شد؛ کسانی که در سخن و جدل در عقاید و سایر مسایل دینی، تبحر داشتند. از همین رو دعوت عیسی در مواردی (با دعوت‌های پیشین) متمایز می‌باشد، از جمله:

۱- زهد در دنیا :

بارزترین مصداق این زهد، خود عیسی علیه السلام و حواریون دوازده‌گانه‌اش می‌باشند. این زهدی که عیسی علیه السلام در آشکار کردن آن برای مردم مبالغه می‌کرد، درمانی برای رفاه طلبی بود که بین علمای بنی اسرائیل فراگیر شده بود؛ همان‌هایی که با زندگی زیر سلطه‌ی کافران رومی انس گرفته بودند، و خوی و خصلت حیوانات در آخور را که فقط شکم‌چرانی و خورد و خوراک برایشان مهم است، پیدا کرده بودند.

به همین دلیل عیسی علیه السلام و حواریون او برای بنی اسرائیل و یهود، و حتی برای همه‌ی مردم، وضعیتی را که باید عالم ربّانی عاملِ مخلص برای خداوند داشته باشد، آشکار نمودند؛ از جمله روی گردانی از دنیا و رو کردن به آخرت؛ مخصوصاً در جامعه‌های انسانی که تسلط طاغوت، آنان را سست کرده و برای فقرا حتی لقمه نانی نمانده بود که با کرامت از آن استفاده کنند. همان طور که پس از غرق شدن در فساد اخلاقی و اجتماعی، برایشان راه و روش فکری سالمی باقی نمانده بود نبود که از آن بهره‌مند گردند.

از همین رو زهد عیسی و حواریون ایشان، مایه‌ی رسوا و مُفْتَضِح شدن علمای بنی اسرائیل بود و برای مردم، راه مستقیم و روش استوار را آشکار نمود؛ راهی که باید عالم ربّانی و رهبر الهی ببیند، تا نوری بشود که مردم از او بهره گیرند، به او اقتدا نمایند و راه‌هایی آنها از سلطه‌ی طاغوت و رهبری به سوی خداوند یگانه‌ی قهار بشود.

۲- اخلاص در عبادت خداوند سبحان

یهودیان در زمان بعثت عیسی بت‌ها را نمی‌پرستیدند، ولی به قیصر مالیات می‌پرداختند و

در همه‌ی مسایلی که علما برایشان تشریح می‌کردند، از آنان دنباله‌روی و کورکورانه تقلید می‌کردند: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»^۱ (أخبار و راهبان خویش و مسیح پسر مریم را به جای الله به خدایی گرفتند و حال آنکه مأمور بودند که تنها یک خدا را بپرستند، که هیچ خدایی جز او نیست، منزّه است از آنچه شریکش می‌دارند).

این کارها شرک به خداوند سبحان و متعال محسوب می‌شود. آنها نه تنها جهاد را ترک گفته بودند و حضور نیروهای رومی کافر را در سرزمین مقدس یعنی سرزمین یکتاپرستان پذیرفته بودند، بلکه دولت اشغال‌گر و طاغوت را با پرداخت مالیات به قیصر روم تقویت و حکومتش را تثبیت می‌کردند و با این کارشان بندگان طاغوت شدند و نه یکتاپرستانی که خداوند را می‌پرستند؛ هر چند مدعی چنین چیزی بودند! آنان از علمایشان هنگامی که با شریعت پیامبران و اوصیا مخالفت می‌کردند، پیروی نمودند و این عمل، پرستش علمای گمراه به جای خداوند سبحان محسوب می‌شود؛ چرا که علمای گمراه، رأی و نظرشان را در برابر تشریح خداوند سبحان قرار می‌دادند و از مردم می‌خواستند که پیرویشان کنند و چنین گمانی را برای مردم به وجود می‌آوردند که اطاعت از آنها، اطاعت از خداوند می‌باشد؛ در حالی که در چنین وضعیتی، اطاعت از آنان همان اطاعت از شیطان که خداوند لعنت و خوارش کند، می‌باشد.

به همین دلیل عیسی علیه السلام به مخالفت برخاست و به مردم آگاهی می‌داد و حقایق الهی را برایشان روشن می‌ساخت. او از یک سو، آنان را به اخلاص در پرستش خداوند سبحان و متعال دعوت می‌کرد و از سوی دیگر، به کُفر به طاغوت و پیکار با آن و مُنهدم کردن ستون‌های دولت اقتصادی، لشکری و تبلیغاتی او دعوت می‌نمود.

عیسی علیه السلام مردم را به سربلندی از علمای بنی‌اسرائیل دعوت می‌کرد؛ کسانی که خود را در تشریح و قانون‌گزاری در برابر خداوند سبحان و متعال قرار می‌دادند و مردم را به اطاعت از خود و عمل کردن به مانند خودشان دعوت می‌کردند. بنابراین پس از اینکه خود گمراه شدند، مردم را نیز به گمراهی کشیدند؛ از این جهت که خودشان را اربابانی قرار دادند که به جای خداوند سبحان و متعال پرستیده می‌شدند.

۳- عدل و رحمت:

بدون عدل و مهربانی، زندگی تاریک می‌شود به طوری که فقط در آن، ستم، جور، سنگ‌دلی و درد وجود خواهد داشت. طاغوت هیچ عدالت و شفقتی ندارد. فرعون و نمرود و قیصر و امثال آنها با ستم، تندوی و سنگ‌دلی بر تخت حکمرانی باقی می‌مانند و بر سکان رهبری شیطانی سیطره پیدا می‌کنند، تا پیروانشان و کسانی که در رکابشان هستند را به آتش جهنم رهسپار سازند. کسی که از طاغوت گوشه‌ای از مهربانی و عدالت را انتظار دارد، مانند فردی است که می‌خواهد از نجاست یا مرداری مُتَعَفَّنْ، بویِ پاکی به مشامش برسد!

از همین رو سلاح نیرومندی که در دستان پیامبران علیهم‌السلام می‌باشد، عدالت و مهربانی است. اینچنین بود که عیسی علیه‌السلام شروع به انتشار دادن عدالت و مهربانی در جامعه و دعوت کردن به سوی آن، نمود؛ عدالتی که علمای بنی اسرائیل هنگامی که به اموال صدقات دست پیدا کردند و بر اساس آرا و گمان‌های عقلی نَخ‌نمای خود شروع به تشریح و قانون‌گزاری کردند آن را از بین برده بودند، و رحمتی که مردم در زیر سایه‌ی طاغوت، هیچ شناختی از آن نداشتند.

لطف و رحمت عیسی علیه‌السلام حتی شامل مالیات‌گیرندگانی می‌شد که به صورت مستقیم برای قیصر کار می‌کردند. او علیه‌السلام کوشید آنان را از فرجام سیاه تاریکی که در صورت باقی ماندن و بودن در لشکر قیصر، در انتظارشان بود، رهایی بخشد و نجاتشان دهد.

روشنگری‌هایی از دعوت محمد ﷺ

دعوت محمد ﷺ دعوتی عامه و فراگیر بود. گویی تمام آنچه در دعوت‌های پیامبران پیشین بود و حتی بیشتر از آن را دربرمی‌گرفت. چنین معنایی در حدیث وارد شده است که هر آنچه در انجیل و تورات و زبور است، در قرآن نیز می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ»^۱ (برای شما دین و آیینی مقرر کرد، از آنچه به نوح وصیت کرده بود و از آنچه بر تو وحی کرده‌ایم و به ابراهیم و موسی و عیسی وصیت کرده‌ایم که دین را بر پای نگه دارید).

می‌بینیم که رسول خدا ﷺ در برابر علمای سه دین الهی تحریف شده می‌ایستد و با آنها مبارزه می‌کند؛ یعنی دین حنیف، مسیحیت و یهودیت. روشن است که ایستادن در برابر عالم الهی منحرف چه در عقیده و چه در قانون‌گزاری مطابق با هوای نفسش، بسیار دشوارتر از ایستادن در برابر بت‌پرست یا ملحدی که به وجود خداوند ایمان ندارد، می‌باشد؛ چرا که عالم الهی گمراه، سخن خداوند را بر اساس هوای نفسش تأویل و عقاید الهی را بر اساس هوای باطنی‌اش ترسیم می‌کند و استدلال‌ها و مغالطه‌هایی را ترتیب می‌دهد تا ثابت کند که مطلب باطلش، حق است. فتنه‌گر با حجتش رویارو خواهد شد؛ همان طور که رسول خدا ﷺ فرموده است: «کل مفتتن ملقى حجهه إلى انقضاء مدته، فإذا انقضت أحرقتة فتنته في النار»^۲ (هر صاحب فتنه‌ای با حجتش رویارو خواهد شد تا زمانش سر آید. هنگامی که فرصتش به پایان رسید، فتنه‌اش او را در آتش خواهد سوزانید).

به همین دلیل می‌گوییم: اگر محمد ﷺ دعوت اسلامی را بر عهده نمی‌گرفت، هیچ پیامبری به غیر از او نمی‌توانست آن را بر عهده بگیرد. پدر و مادر به فدایش؛ چیزی را بر عهده گرفت که هیچ فردی غیر از او تاب تحملش را نداشت. دعوت را اقامه فرمود و با علمای گمراه و طاغوت‌هایی که بر مردم مسلط بودند، به مبارزه برخاست. یک بار با علمش که فردی غیر از او به جز علی (علیه السلام) که بابش بود، تاب تحملش را نداشت؛ همان طور که ایشان ﷺ او را توصیف کرده است: «من شهر علم هستم وعلى درب آن» و یک بار با نیرویی که از توکلش به خداوند به دست آورده بود و همانندی برایش شناخته نشده است، با آنها به

۱ - شوری: ۱۳.

۲ - وسایل الشیعه (آل‌البیت): ج ۱۲ ص ۱۹۸ ح ۸.

مبارزه برخاست. در طائف ایستاد، درحالی که بر اثر سنگ‌هایی که بدن شریفش را خون‌آلود نموده بود، پر از درد بود و با پروردگارش با کلماتی مناجات می‌کرد که وقتی مؤمنان آن را می‌شنوند، دل‌هایشان به لرزه می‌افتد و چشمانشان اشکبار می‌گردد: **«خداوند! به تو شکایت می‌کنم از اندک بودن نیروی خود و کوتاه بودن چاره اندیشی‌ام و ناتوانی‌ام در برابر مردم. ای پروردگار ضعیفان! مرا به که وامی‌گذاری، درحالی که تویی پروردگار من؟ به دشمن تا امر مرا مالک شود؟ یا به فردی دور که بر من روی در هم کشد؟ اگر تو بر من خشمگین نباشی، هیچ هراسی ندارم...»**^۱.

محمد ﷺ ایابی ندارد، هنگامی که این سفیهان، کودکانشان را تحریک می‌کنند تا ایشان را با سنگ بزنند و خون از بدنش سرازیر شود و در راه خداوند تحقیر شود. اهمیتی نمی‌دهد، اگر مردم تکذیبش کنند؛ ولی هنگامی که ایمان نمی‌آوردند، اندوهگین می‌شد؛ چرا که او ﷺ می‌بیند در انتهای راهی که می‌روند، جهنم قرار گرفته است.

محمد ﷺ اینچنین به پا خاست. یک بار با حکمت و پند نیکو به راه خدا دعوت می‌کرد و یک بار با روشی نیکو بحث و مجادله می‌کرد و بار دیگر با کافران و منافقین به جنگ برمی‌خاست و مدت بیست و سه سال بر آنان سخت‌گیری می‌کرد. رسول خدا ﷺ در این مدت، روی آرامش و مدارا ندید... پندها، بحث و جدل‌ها، مبارزه و قتال، و دعوت به سوی خداوند، تا آخرین نفس. در آخرین روزهای عمرش در حالی که به علی علیه السلام و عباس علیه السلام تکیه کرده بود، بیرون آمد تا مردم را به پیکار و خروج به همراه اُسامه پسر زید تشویق کند و در عین حال از پروردگارش اطاعت می‌نمود و در پرستش او تا آنجا زیاده‌روی کرد که خداوند جلیل او را خطاب قرار داد: **«طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ»**^۲ (طه * قرآن را بر تو نازل نکرده‌ایم تا به مشقت درافتی) و همچنین در بخشش و زهد در دنیا تا جایی که ایشان ﷺ به مسلمانان فرمود: **«سوگند به آن که جانم در دست او است، اگر نعمت‌هایی همانند کوه تهامه داشتیم، آن را بین شما تقسیم می‌کردم، سپس مرا نه دروغ‌گو و نه ترسو و نه بخیل می‌یافتید»**^۳.

اگر اموال غنیمت گرفته شده بسیار می‌بود، جز اندکی و به اندازه‌ی کفاف بر نمی‌گرفت؛ تا

۱ - بحار الانوار: ج ۱۹ ص ۲۲.

۲ - طه: ۱ و ۲.

۳ - مستدرک الوسائل: ج ۷ ص ۲۶ و ۲۷ ح ۲ ؛ مجمع الزوائد: ج ۵ ص ۳۳۹.

جایی که حفصه و عایشه به خاطر تنگی معیشت، شکایت کردند، و آیات «استبدال» که در قرآن معروف می‌باشند، نازل شد. ای کاش امروزه مسلمانان، به یک دهم رفتار محمد ﷺ اقتدا می‌کردند، که اگر چنین می‌بود، اسلام بر تمامی ادیان برتری می‌یافت.

در دعوت رسول خدا حضرت محمد رسول ﷺ هر آنچه در دعوت‌های پیامبران پیشین بود، وجود داشت؛ دعوت با نرمی و مهربانی، سپس با شدت و تندى و حمله‌ور شدن، شکستن بت‌ها، کشتار دشمنان خداوند، وعده دادن به آنها به آزار دنیوی و آخروی. رسول خدا ﷺ با مؤمنین در نهایت نرمی و مهربانی و رِقَّت بود و با کافرین در نهایت شدت و تندى و خشونت. این میزانِ حق الهی است که کسی تاب تحمل تناقضات ظاهری آن را ندارد، مگر نفس بزرگی مانند نفس محمد ﷺ؛ نفسی که بهشت را در یک دست و آتش را در دست دیگرش دارد، تا آن را بر مردم عرضه کند و به مؤمنین بشارت، و کافران را انذار دهد و آنان را نهيیب زند و تهديد نمايد. «وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مَبَشِّرًا وَنَذِيرًا» (و آن را به حق نازل کرده‌ایم و به حق نازل شده است و تو را نفرستاده‌ایم مگر بشارت‌دهنده و بیم دهنده‌ای باشی).

حق تعالی می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا * قِيمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا»^۲ (سپاس خداوندی را که بر بنده‌ی خود، این کتاب را نازل کرد و هیچ کجی و انحراف در آن نهد * کتابی عاری از انحراف تا مردم را از خشم شدید خود بترساند و مؤمنان را که کارهای شایسته می‌کنند، بشارت دهد که پاداشی نیکو دارند).

مهم‌ترین موردی که به واسطه‌ی آن دعوت پیامبر خدا ﷺ متمایز می‌شود، پایان‌بخش بودن به رسالت‌های الهی می‌باشد، و اینکه زمان به اجرا رسیدن بشارت و انذار و وعده و وعیدی که فرستادگان آورده بودند، فرا رسیده است و اجرا کننده‌ی آنها، از فرزندان رسول خدا ﷺ می‌باشد و ایشان، همان امام مهدی (عج) است.

در نتیجه وعده‌ی حقی که خداوند سبحان و متعال به همه‌ی پیامبران و فرستادگان داده بود، نزدیک شد و همچنین روزی که به ابلیس (لعنت الله) وعده داده شده بود؛ روز فرجامش.

۱ - إسراء: ۱۰۵.

۲ - كهف: ۱ و ۲.

خداوند متعال می‌فرماید: «أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ»^۱ (فرمان خداوند در رسید، به شتابش نخواهید، او منزّه است و از هر چه شریک او می‌سازند برتر) و همچنین: «افْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ»^۲ (روز حساب مردم نزدیک شد و آنان همچنان در غفلت روی گردانند).

و خداوند متعال می‌فرماید: «افْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَالشَّقَاقُ الْقَمَرُ * وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ»^۳ (ساعت نزدیک شد و ماه دو پاره گردید * و اگر آیه و نشانه‌ای ببینند، روی بگردانند و گویند: جادویی است پیوسته).

و در انتها می‌گوییم: در دعوت‌های فرستادگان، بسیار و بسیار چیزهایی است که مؤمن می‌تواند از آنها بهره گیرد، تا نزدیکی از نزدیکان امام مهدی (علیه السلام) شود و دشمنی از دشمنان ایشان نگردد. در دعوت‌های فرستادگان، حقی است که مؤمنی که می‌خواهد امام مهدی (علیه السلام) را یاری دهد، باید در میدان‌ش وارد شود؛ از سختی‌ها، بلاها، تلاش و جهاد، کشتار و پیکار و دردهایی که چه بسا از بدن عبور کند و به نفس و روح برسد، تا مسخره کردن و ریشخند و تمسخر، و تا خوار شدن و اندک بودن یاریگر و دردها و دردها و درها.

«حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَىٰ نَصَرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصَرَ اللَّهِ قَرِيبٌ»^۴ (تا آنجا که پیامبر و مؤمنانی که با او بودند، گفتند: پس یاری خدا کی خواهد رسید؟ بدان که یاری خداوند نزدیک است).

۱ - نحل: ۱.

۲ - انبیاء: ۱.

۳ - قمر: ۱ و ۲.

۴ - بقره: ۲۱۴.